

جایگاه هند در عرفان شمس و مولانا

شریف حسین قاسمی*

بنده تقریباً ده سال قبل (۱۹۹۷ م) کتابی به نام *The Maulavi Flute* «نی مولانا روم» را به چاپ رساندم. این کتاب شامل نوزده مقاله از مولوی شناسان برجسته هندی، ایرانی، و اروپایی به زبان انگلیسی است. در این مقاله‌ها، یکی از مقاله‌ها به عنوان "Maulana Jalauddin and Shams-i Tabrizi" است که تألیف Dr. Rasih Guven از بریتانیاست. دکتر رسیه گووین در این مقاله احوال شمس تبریز و روابط مابین مولانا و شمس تبریز را براساس اطلاعات معتبری که در منابع معاصر و بعدی مضبوط است، بررسی می‌کند. مناقب العارفین احمد افلاکی، آثار زنده یاد استاد فروزانفر مولوی شناس محترم ایران، جهانگشای جوینی، تذکره دولتشاه سمرقندی و آثاری از شرق شناسان معروف مثل نکلسون و آربری، از جمله مآخذ نویسنده مقاله است. نویسنده مقاله اول سعی می‌کند به اثبات برساند که شمس تبریز از خانواده‌ای هندی بوده است. در این ضمن او بحث‌های جالب را ارائه می‌دهد که بدین‌قرار است:

«اسم پدر شمس تبریز، به اتفاق آرای مورخین معاصر و بعدی خواند علاءالدین و یا جلال‌الدین بود که به لقب نومسلمان معروف بود، یعنی کسی که تغییر مذهب داده اسلام را قبول کرده بود. در این جا واژه «خواند» باید توجه ما را

* استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. این کتاب از انتشارات New Age International (P) Limited, New Delhi، در سال ۱۹۹۷ م به چاپ رسیده است.

جلب کند. به قولِ رسیه گووین، خوانند مفرّس و یک کمی تغییر شده واژه گونداست که لغتی هندی است^۱.

سپس باید یادآور شد که پدر شمس تبریز تاجر پارچه بود در تبریز. امکان دارد که او از هند به تبریز مهاجرت کرده و برای جای گرفتن در تبریز که مسلمان‌نشین بود، و هم جهت جلب حمایت کارمندان دولتی و عموم مردم این شهر، اسلام را قبول کرده باشد.

برای تأیید و تصدیق نظر خود، دکتر رسیه باز پیشامدی را از مناقب العارفین افلاکی نقل می‌کند که به زبان و سبک شیوای افلاکی بدین‌قرار است:

”حرم مولانا (جلال‌الدین رومی) کراخاتون رحمہ اللہ که در طهارت ذیل و نقاوت عرض، حریم ثانی بود، روایت کرد که روزی حضرت مولانا در قلب زمستان با حضرت شمس تبریزی در خلوتی نشسته بودند و مولانا بر زانوی شمس‌الدین تکیه کرده و من از شکاف در خلوت گوش هوش ایشان نهاده بودم تا چه اسرار می‌گویند و در میانه چه حال می‌رود. از ناگاه دیدم که دیوار خانه گشوده شد و شش نفر مهیب مردم غیبی درآمدند. سلام کردند و سر نهاده دسته گل درپیش مولانا نهادند و تا قرب نماز پیشین به حضور تمام نشسته بودند، چنانکه اصلاً کلمه‌ای گفته نشد. حضرت مولانا به خدمت شمس‌الدین اشارت کرد که نماز بگزاریم، امامتی کن، شمس‌الدین فرمود که با وجود شما کسی را امامتی نرسد. مولانا امامی کرده، بعد از اتمام نماز آن شش نفر کرامی اکرام کنان برخاستند و از آن دیوار باز بیرون رفتند و من از آن هیبت بیهوش شدم، چون خود را جمع کردم، دیدم که مولانا بیرون آمد و آن دسته گل را به من داد که این را نگاه دار و من برگی چند از آن گل به مکان عطاران فرستادم که این نوع گل، ما هیچ ندیده‌ایم، این گل از کجاست و این را چه نام است؟ تمامت عطاران بر طراوت و رنگ بوی آن گل حیران ماندند که در قلب زمستان این چنین گل غریب از کجا آمد، مگر در آن جماعت خواجه‌ای بود معتبر، شرف‌الدین هندی

۱. این نظر نویسنده مقاله است که لازم نیست درست باشد (نگارنده).

نام که دایم به تجارت هندوستان رفتی و متاع‌های غریب و عجیب آوردی، چون گل را بر وی عرضه کردند، گفت این گل هندوستان است و مخصوص در آن ولایت می‌روید، در حوالی سَرَنْدِیب، والحاله هُده در اقلیم روم چه کار دارد؟ من می‌باید که کیفیت این حال را دریابم که این تحفه در روم چون آمد؟ خادمه کراخاتون برگ‌ها را برگرفته باز به‌خانه آمد و حکایت را بازگفت، حضرت کراخاتون را حیرت یکی در هزار شد. از ناگاه حضرت مولانا درآمد، فرمود که کرا آن گلدسته را سربسته داد و به‌کسی نامحرم شما که مستوران حرم کرم و باغبان خرم ارم که اقطاب هندوستانند، آن را جهت تو ارمغان آورده‌اند تا دفاعِ جانت را قوت دهد و جسم جسمت را قوت بخشد. الله الله نیکو محافظت کن تا چشم زخم نرسد، و گویند تا دم آخرین، کراخاتون آن برگ‌ها را نگاه می‌داشت، مگر که از آن مجموع چند برگی به‌خدمت گرجی خاتون حرم سلطان داده بود و آن هم به‌اجازت مولانا بوده و هر کرا چشم درد کردی، برگی را بر آن می‌مالیدند، شفا می‌یافت و اصلاً رنگ و بوی آن گل تغییر نکرده بود به‌برکت دست آن عزیزان مشک جیب^۱.

بعد از نقل این پیشامد، نویسنده این مقاله به‌درستی استنباط می‌کند که چون مولانا جلال‌الدین رومی با شمس تبریز همراه بود، اقطاب (عرفای بزرگ) که با شمس تبریز آشنا بودند، با هردو شمس و مولانا تماس داشتند. این‌گونه تماس این دو نفر عارف با عرفای هندی در جایی دیگر گزارش نشده است. به‌هرصورت این گزارش نشان می‌دهد که عرفای هندی با شمس تبریز روابطی داشتند. امکان دارد که شمس تبریز دوران مسافرت‌های طولانی و دیدارهایی از نقاط دور دست، در هند هم بسربرد و با عرفای این سرزمین عرفان‌زای تماس‌هایی را برقرار کرد و یا شمس تبریز خود از هند بود و عرفای هندی را می‌شناخت و آن‌ها هم با شمس تبریز آشنایی داشتند و برای ملاقات با او به‌قونیه رفتند.

۱. افلاکی، شمس‌الدین احمد: مناقب‌العارفین، به‌کوشش تحسین یازیجی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.

در این جا می‌خواهم به پیشامدی اشاره کنم که در بعضی منابع هندی نقل شده است.

در هند شیخ شرف‌الدین ابوعلی قلندر پانی‌پتی، عارف معروفی است که از اخلاف حضرت امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (م: ۱۵۰ هـ) است. بوعلی قلندر در سال ۶۰۲ هـ/۱۲۰۵ م در پانی‌پت متولد و در همان جا در سال ۷۲۴ هـ/۱۳۲۳ م درود به حیات گفت بعد از تحصیلات مقدماتی به‌دهلی آمد تا تحصیلات خود را به تکمیل برساند. او در دهلی از محضر شیخ شهاب‌الدین خلیفه شیخ قطب‌الدین بختیار کاکلی، مولانا نجم‌الدین دمشقی و مولانا رکن‌الدین سامانوی استفاده کرد و در همین شهر دهلی به‌درس و وعظ پرداخت.

چنان‌که در عرفا معمول است، بوعلی قلندر هم به‌مسافرت‌های طولانی پرداخت و از عرفا و علمای کشورهای مختلف اکتساب فیض کرد. دوران این مسافرت‌ها به‌قونیه رسید و مدتی در خدمت شمس تبریز (م: ۶۴۵ هـ/۱۲۲۸ م) و مولانا جلال‌الدین رومی (م: ۶۷۲ هـ/۱۲۷۲ م) حضور داشته از روحانیت آن‌ها استفاده کرد. بدیهی است که شیخ در خلال سال‌های ۴۴-۶۴۲ هجری که شمس تبریز نیز در آن جا اقامت داشت، به‌قونیه رسیده باشد.^۱

در این جا باید عرض شود که این پیشامد در منابعی مثل هفت اقلیم رازی (تألیف: ۱۰۰۲-۹۹۶ هـ)، ریاض‌الشعراى واله داغستانی (تألیف: ۱۱۶۱ هـ)، مجمع‌التفائس آرزو گوالیاری (تألیف: ۱۱۶۴ هـ)، تحفه‌الکرام قانع تنوی (تألیف: ۱۱۸۱ هـ)، ریاض‌العارفین آفتاب رای لکهنوی (۱۳۰۰ هـ) نقل شده است که منابع خیلی بعد از وفات شیخ بوعلی قلندر تألیف شده‌اند و ما درباره‌ی مأخذ اصلی این پیشامد که معاصر هم باشد، اطلاعی نداریم. حالا برمی‌گردیم به‌مقاله‌ی رسیده گووین، او نکته‌ی دیگری که درباره‌ی هندی بودن شمس تبریز ارائه می‌دهد، این است که خود تعلیمات شمس تبریز خیلی شبیه به‌نهضت بکتی است. عشق و سپردگی به‌خالق کاینات، اصل اساس تعلیمات شمس تبریز و بکتی

۱. شرف پانی‌پتی، شیخ شرف‌الدین ابوعلی قلندر: گل و بلبل، دکتر ساجدالله تفهیمی، لاهور، ۱۹۷۹ م، مقدمه، ص ۳۰.

است. بنگال دوران قرن دوازدهم میلادی مرکز بزرگ بکتی بود. عرفای معروف بنگال در همین دوره زندگی می‌کردند. آوازخوانان بول (Baul) را می‌توان با درویشان مولوی مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که هردو در بعضی فعالیت‌های خود شبیه یکدیگر هستند.

نویسنده مقاله باز ادامه می‌دهد که بعد از وفات شمس تبریز، مولانا از مریدان خود خواستار شد که ربابی برای او درست کنند. این رباب باید مختلف از رباب عربی باشد که چهار تار و چهار گوشه دارد. برای مولانا ربابی که درست کردند، شش تار و شش گوشه داشت. مولانا در توضیح رباب خود گفت که شش تار رباب ما، اسرار جهت جهان را نشان می‌دهد. تارهایی که شبیه به حرف الف عربی است، نشان می‌دهد که روح‌ها با الف الله همراه هستند. با این حرف‌های مولانا آشکار می‌شود که سماع او مختلف از سماع عرفای دیگر است. وی شش سمت را قبول داشت که در حقیقت عقیده‌ای هندی است. در فلسفه هندی تعداد سمت‌ها، شش است و مولانا همین عقیده هندی را پذیرفته بود. این عقیده را، به قول نویسنده، حتماً شمس تبریز به مولانا ارائه نمود و خود شمس تبریز چون هندی بود و یا برای مدت طولانی در هند اقامت داشت، معتقد به این بود که سمت‌ها شش هستند. نویسنده مقاله بحث جالب توجه دیگری هم در این ضمن دارد. او می‌گوید که به قول نکلسون، سماع، به معنای گوش دادن است ولی این درست نیست. این لغت عربی نیست و در فرهنگ‌های عربی نیامده. فریدون نفیس ازلوک که یکی از اخلاف مولاناست، می‌گوید: این از واژه شمن یعنی کشیش ترک‌های قبل از اسلام مشتق است. رفیق احمد سون‌گل (Sevengil) عقیده دارد که در گردهمایی‌های مذهبی ترکمان‌ها (در انقره) آواز، موسیقی و رقص اجزای لازمی مراسم بودند. این گونه مراسم در ترک‌های قدیمی در آسیای مرکزی هم رایج بود و این مراسم را سماه و یا زماه می‌خواندند که از لحاظ املائی مختلف از سماع است. بعد از این توضیح نویسنده مقاله می‌گوید که به عقیده او سما واژه سانسکریت است و در فرهنگ‌های سانسکریت فعل سام معنی‌اش مضطرب شدن (to be agitated)، آشفته شدن است. اگر سما اسم است، معنی‌اش مساوی و متوازن است یعنی وقتی که نیروهای ذهنی باهم تعادل دارند، آن را مقام یوگا می‌گویند. همچنین یکی از چهار

کتاب ودا، ساماویدا خوانده می‌شود و این سام ویدا مجموعه سرودهای مقدّس است که در هنگام مراسم وابسته به قربانی خوانده و زمزمه می‌شود. امکان دارد که عرفای دوره اوّل، سما را از هند گرفته باشند. مستحضر هستیم که موسیقی و رقص اجزای برجسته پرستش الهه‌ای در هند است. می‌توان حدس زد که مولانا رقص و سرود و واژه سماع را از شمس تبریز یادگرفته و خود شمس تبریز از روایات هندی آن را اخذ نموده باشد زیرا که شمس تبریز یا هندی‌الاصل بود و یا دوران اقامت خود در هند با این‌گونه مراسم عرفانی و دینی آشنایی پیدا کرد و سپس به مولانا یاد داد و مولانا آن را قسمتی از مراسم سلسله عرفانی خود ساخت.

حالا سؤال این است که آیا توجیهاتی که نویسنده مقاله در تأیید نظر خود که شمس تبریز هندی‌الاصل بود، ارائه داده، تردید ناپذیر است؟ به نظر بنده این چنین نیست. بحث‌های او در این ضمن حرف آخر نیست. این موضوع تحقیق است و نمی‌توان نظر نویسنده مقاله را بدون چون و چرا قبول کرد.

باید یادآور شد که مولانا تعدادی از داستان‌های پنج‌تنرا را در مثنوی به سلیقه خود بازگو کرده است. پنج‌تنرا کتابی هندیست. به علاوه داستان‌هایی از جاتاکا (زندگانی بودا) در مثنوی بیان شده است. این جاتاکا در هند به وقوع پیوست. مولانا از داستان طوطی و بازرگان توضیح نموده که راه نجات و رسیدن به حقیقت را باید از هند یادگرفت. خلاصه این‌که عناصر هندی در مثنوی معنوی دیده می‌شود. بنابراین آیا می‌توان ادعا کرد که مولانای روم با خانواده هندی علاقه داشت یا او هند را دیده و در این جا اقامت داشته بود. نه خیر. توضیح ساده آن این است که روایات مذهبی و عرفانی و بودایی هند در خراسان مولانا روم و هم شمس تبریز طنین انداز بود و هردو از آن روایات بهره‌بردند و از آن‌ها در فعالیت‌های عرفانی خود استفاده کردند. پس باید خلاصه کرد که شمس تبریز هم غالب به یقین از خانواده هندی نبوده بلکه از روایات عرفانی و دینی هندی آشنایی داشت و آن‌ها را برای رسیدن به منزل مقصود خود به کار برده بود.

منابع

۱. افلاکى، شمس‌الدین احمد: مناقب‌العارفين، به‌کوشش تحسین یازيجی، دنیای کتاب، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۲ ه.ش.
۲. شرف پانی‌پتی، شیخ شرف‌الدین بوعلی قلندر: گل و بلبل (تألیف: ۷۱۶ ه)، دکتر ساجدالله تفهیمی، لاهور، ۱۹۷۹ م.
3. Qasemi, S.H.: The Maulavi Flute, New Age International (P) Limited, 1997, New Delhi.